

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نبرد ششم

یادداشتی از: احمد مقیمی

تدوین: حجت الاسلام غلامرضا شاه حسینی

انتخاب آیات: حجت الاسلام سید مهدی میر سعیدی

ویراستاری: دکتر علی جلالی

«واحد پژوهش جامعه مبلغین حکومت اسلامی»

ن ب ر د ش م

فهرست

نبرد اول: کفر علیه دین

نبرد دوم: دین علیه دین

نبرد سوم: مذهب علیه مذهب

نبرد چهارم: شیعه علیه شیعه

نبرد پنجم: ولایت علیه ولایت

نبرد ششم: اقتدارگرایان علیه امام مقتدر

نبرد آخر: امام غائب علیه امام قائم

و خدا انسان را خلق کرد

و به او اختیار داد

و انسان قدرت انتخاب پیدا کرد

و او با این قدرت انتخاب همواره در انتخاب بین جبهه حق یا باطل قرار می گیرد.

و این نبرد حق و باطل بر اساس شرایط زمان و قرار گرفتن در آستانه‌ی آخرالزمان گونه‌های مختلفی به خود می گیرد

نوشتار پیش رو سیری از نبرد حق و باطل در طول تاریخ است.

نبرد اول: (کفر علیه دین)

در این قسم از نبرد که امروزه کم رنگ‌ترین آن به شمار می رود و شکل موزه‌ای به خود گرفته است، نبرد کفر علیه دین است که در مسیر تاریخی خود جبهه حق (دین) از یک سو و جبهه باطل (کفر) هم از سوی دیگری هیچ ملاحظه‌ای قد علم کرده و در مقابل هم ایستاده‌اند.

قابیل‌ها، فرعون‌ها، نمرودها، قارون‌ها و... ائمه کفر یک طرف ندای "انا ربکم الاعلی" سر می دهند و

هابیل‌ها، ابراهیم‌ها، موسی‌ها، عیسی‌ها، و... ائمه ایمان در طرف دیگر، تبر به دست، پای شکستن بت‌های زر و زور و تزویر و عصا به دست کنار نیل ادعاها و خدایان دروغین ایستاده‌اند. همه‌ی ماهیت حق و باطل و صف‌آرایی آن بی هیچ پرده و پروایی بر همگان روشن است و معرفی جبهه حق و باطل از پیچیدگی خاصی برخوردار نیست...

اما آنچه که باید گفت و شنید این است که با انزوای جامعه شرک و کفر و عدم توان رویارویی مستقیم و بی پروا با دین و همچنین تعمیق و گسترش جریان توحید و عدالت و به ثمر نشستن مجاهدت‌های انبیاء و رسولان الهی و محوریت قرار گرفتن دین (خاصه دین مبین اسلام)، جبهه کفر بر آن شد که با پوشاندن لباسی حق نما (دین) به قامت کفرش، نبرد را وارد عرصه‌ی جدیدی کند و این آیات را به خاطر بسپارید «ولا تلبسوا الحق بالباطل» (بقره/۴۲) و «لم تلبسوا الحق بالباطل و تکتُمون الحق» (آل عمران/۷۱)

نبرد دوم: (دین علیه دین)

در نبرد دوم در یکسو جبهه حق با همان حقیقت زلال در پایگاهی پایدار به نام دین حنیف ایستاده است و در سوی دیگر کفر و باطلی که حالا دیگر لباسی از دین به تن کرده و طاقت رویارویی با اسلام - این دین کامل - را ندارد، قد علم کرده است...

جبهه‌ی کفر دیگر نمی تواند با بت و بت‌خانه و قلدری‌هایی فرعون‌گونه و نمرودوار به جنگ جریان توحید و عدالتی که پیروز میدان است، بیاید... باید چه کند؟؟؟

ازین ادیان پیش تر از اسلام که دیگر نه پیامبری، نه امامی، نه کتابی و نه ادعایی در مقابله با جبهه کفر و باطل دارند، یکی را برای علم کردن در مقابل اسلام برگزینند مانند مسیحیت!!

نبرد دین علیه دین

دینی که یک پوسته و پوششی شده برای تمام کفرشان و البته این پایدار نیست...

مانند زوال کشیش و کلیسا، پایان خط تولید فیلم های هالیوود در اسلام ستیزی و اسلام هراسی و...

نبرد سوم: (مذهب علیه مذهب)

با فراگیر شدن موج اسلام خواهی و ناکام شدن اسلام ستیزی و اسلام هراسی از سوی جبهه باطل و پاسخگو نبودن ادیبانی مانند مسیحیت به جامع نیازهای بشری و توقف تاریخی آن، دیگر کلیسا و کنیسه قدرت مبارزه با مسجد را از دست داده و شنبه های یهود و یکشنبه های مسیحیت مغلوب جمعه های اسلام شده است.

سلام بر شهیدان، عالمان و مجاهدان راه خدا که حافظ اسلام راستین بوده اند و در وصف آنان آمده است که «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»

حالا وقتش رسیده که جبهه کفر بر همان باطن باطل خود لباسی نو تر بپوشاند و از فرصت حضور و وجود مذاهب و فرقه های مختلف در بین مسلمانان نهایت بهره ی سوء را داشته باشد.

آنها خوب می دانند که مغز متفکر و موتور متحرک اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) شیعه ی اثنی عشری است.

و هر مذهب و فرقه ای غیر از شیعه می تواند لباس خوبی برای این نبرد باشد.

همه ی مذاهب استعداد مقابله با مذهب حقه ی شیعه را دارد به خصوص که اندیشه تأسیس و تجهیز فرقه های دست ساز جبهه باطل مانند وهابیت و بهائیت می تواند در این جنگ مذهبی و وجود اقوام مختلف در ام القرای جهان اسلام - ایران عزیز- در جنگ قومی نقش کلیدی داشته باشد...

همه چیز بر وفق مراد است. دشمن سنتی ما انگلیس خبیث، قدم به قدم جلو می رود اما یک اتفاق مبارک همه چیز را به یکباره برایشان جهنم می کند، **انقلاب اسلامی ایران** آن هم با یک شعار نورانی و ریشه دار در قرآن و بیان اهل بیت علیهم السلام به نام وحدت.

وحدتی که دیگر فقط به عنوان یک تاکتیک و استراتژی نیست بلکه ریشه در عقاید و باورهای اسلام ناب دارد و یک حقیقت ایدئولوژیک است. «وعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا» (آل عمران/ ۱۰۳)

وحدت جهان اسلام که در آن عقل و هوش دینی و سیاسی جای تعصب و روشهای سطحی و کورکورانه را گرفته و قلم ها و بیان منطقی به دور از تفرقه و اختلاف جای برخورد های کوچک بازاری و عوامانه را پر می کند و روز یأس دشمن از نبرد سوم را جلو می اندازد و شکست را پیش چشمش به نمایش می گذارد...

به برکت انقلاب اسلامی و تدابیر حکیمانه ی امام راحل عظیم الشان و امام خامنه ای عزیز، شعار و شعور وحدت و ضرورت رعایت اسباب و لوازم آن به یک فرهنگ پیش رو در جامعه ی اسلامی درآمده است تا جایی که دامنه ی آن در بیداری اسلامی به خوبی قابل رؤیت است.

و در این میان، امان از مقدس نماها و متحجرین سطحی نگر که هیزم بیار آتش تفرقه ای در جهان اسلام می شوند که دست استعمار و استکبار آن را برافروخته است. مقدس نماهایی که در هر عصری حضور داشته و امام معصوم از دست آنان چنین لب به شکوه گشود: " قطع ظهری

اثنان: جاهل متنسک و عالم مهتک " دو نفر پشت مرا و پشت دین مرا شکستند: نادان متعصب و زاهد، و دیگری عالم لا ابالی. (بحار الانوار، ج ۲/ص ۱۰۶ و ۱۱۱)

والبتہ دشمن سالیانی است کہ این نبرد را (مذهب علیہ مذهب) با امید بی رمق ادامه می دهد... اما ادامه می دهد!

نبرد چهارم: (شیعه علیہ شیعه)

حال کہ اهمیت و محوریت شیعه در جهان اسلام شناخته شده است و ایران، ام القرای جهان اسلام قلمداد می شود و انقلاب اسلامی به دیگر نقاط جهان صادر شده است و وحدت جهان اسلام به یک باور عمیق و رخداد غیر قابل انکار تبدیل گشته است، جبهه باطل باید خاکریز نبرد خود را تغییر دهد و لباس حق نمای دیگری را به قامت سراسر باطل خود بپوشاند.

و در این مرحله نوبت آزمون شگرف مغز متفکر و موتور محرک جهان اسلام فرا می رسد شیعیانی از جنس ایستا و پویا...

شیعه ایستا: شیعه ای کہ تا اینجای مسیر با جریان توحید و عدالت همراه بوده است ولی دچار توقف تاریخی شده! صدر اسلام را در صدر اسلام تعریف می کند! قیام تک نفره فاطمه ی زهرا، سکوت امیرالمؤمنین و صلح امام مجتبی علیهم السلام را اتفاقاتی در بستر تاریخ می داند با کارکردی در زمان خودشان! امام حسین علیہ السلام را شهید سال ۶۱ هجری و برای او تعریفی در این زمان جز روضه و عزاداری قائل نیست!

شیعه ی ایستا شیعه ایست کہ دین را در چارچوب عبادت (نماز، روزه، خمس، حج و...) خلاصه می کند و آن را امری شخصی دانسته، فهم حضور در مسائل سیاسی، اجتماعی را فهمی نادرست می پندارد و عینیت سیاست و دیانت را مُهمَل و شعار جدایی دین از سیاست را ملاحظه ی اول و آخر خود می داند...

و به بیان دیگر شیعه ی ایستا یعنی اسلام آمریکایی در مقابل اسلام ناب محمدی صلی الله علیہ و آلہ وسلم

شیعه ای کہ هیچ ضرری برای هیچ مستکبر و استعمارگری در تاریخ نداشته و ندارد.

شیعه ای کہ همه چیز را در صوم و صلوتش خلاصه می کند و برایش هیچ موضوع داخلی جهان اسلام از انقلاب و ایران اسلامی گرفته تا فلسطین و غزه و یا موضوعات جامعه ی بشری، نه این کہ برایش مهم نیست بلکه پرداختن به آن را خلاف و ضرر می داند و به اصلاح امور تا آمدن امام زمان علیہ السلام اعتقادی ندارد...

سطح فهمش از فرج امام، فرج شخصی خودش است - امام بیاید تا مشکلات خودش مرتفع گردد - فرج مستضعفین و فرج اهل بیت علیهم السلام را نمی داند و نمی فهمد و اگر بداند هم شعاری بیش نیست چرا کہ نمی شود انسان منتظر امام زمان جهانی و حکومت جهانی باشد اما نسبت به معادلات و مقدمات جهانی آن بی تفاوت باشد!؟

و هر گاه با مبانی و نظرات اسلام در عرصه سیاسی اجتماعی روبه رو می شود و توان انکار را نداشته باشد، آن را به ظهور و آمدن امام زمان علیہ السلام موکول می کند و از وظایف امام غائب می داند...

اما شیعه ی پویا: در ضمن رد آنچه گفته شد، اعتقاد راسخ به عینیت سیاست و دیانت دارد، زمان شناسی را لازمه پویای شیعه در تمام عرصه ها می داند، جریان توحید و عدالت را یک جریان جاری دانسته، حرکت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام در طول تاریخ را به هم پیوسته و در یک

امتداد تعریف می کند. قیام حضرت زهرا، سکوت امیرالمؤمنین، صلح امام حسن علیهم السلام را عبرتی برای امروز دانسته، کربلا را با دو هویت حسینی و یزیدی همیشه در نبرد می بیند... کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا...

تفاوت اساسی شیعه ی پویا و ایستا در اعتقاد و یا عدم اعتقاد به عینیت سیاست و دیانت است. آنچه که در نبرد چهارم به چشم می خورد ظهور و بروز جبهه باطل در کسوت شیعه ایست که به جدایی دین از سیاست قائل است، راهی که دشمن برای نبرد با جریان توحید و عدالت برگزیده است و مع الاسف باید این را از مؤثرترین نبردها تا کنون دانست.

آیا تا به حال به حکایت حربین یزید ریاحی اندیشیده اید؟ که وقتی در آستانه ی کوفه - منزل شراف- راه بر حسین بن علی علیه السلام بست و در کوه ذوحسم با امام علیه السلام روبه رو شد و بر امام سخت گرفت تا کاروان در کربلا منزل گزید و همین حر وقتی که صدای اذان بالا رفت و امام به نماز ایستاد برای نماز جماعت به امام اقتدا کرد!!!

جناب حربین یزید ریاحی اگر شما حسین بن علی علیه السلام را قبول داری پس چرا راه را بر او بسته ای؟ و اگر او را قبول نداری پس چرا پشت سرش به نماز ایستاده ای؟!؟

و چه نیکو پاسخ داده است سید شهیدان اهل قلم:

[راه بر حسین بن علی بسته است به حکم سیاست و پشت سرش نماز گذارده به حکم دیانت و این است جدایی دین از سیاست] و آن جنگ عقل و نفسی که در حر در گرفت همین فکر و اندیشه بود که آیا می شود با سیاست یزیدی دنیایش را آباد کند و با دیانت حسینی آخرتش را؟!؟

اما به خوبی فهمید و یافت که سیاست عین دیانت و دیانت عین سیاست است. نمی شود سیاست، عبیداللهی و دیانت، اباعبداللهی باشد. هر دو یکی است باید سیاست و دیانتش در یک اردوگاه رقم بخورد!! و جدایی ناپذیر است و او عاقبت بخیر شد...

و عجبا که عمر سعد هم در همین اندیشه بود. هم می خواست حکومت ری را از دست ندهد و هم دستش به خون حسین بن علی نرسد. او هم می خواست که سیاستش را از دیانتش جدا نگه دارد اما عینیت سیاست و دیانت، حقیقت انکار ناپذیری است که در عرصه ی امتحان، خود را نشان می دهد و او در این امتحان مردود تاریخ شد...

این آرمان (عینیت سیاست و دیانت) در عصر غیبت و آستانه ی ظهور، با نظریه ی بلند و نورانی ولایت فقیه تضمین و تحقق می پذیرد و با ولایت فقیه جبهه شرک، کفر، نفاق در حلقه ی حقد و کینه و تعصب محاصره و جبهه حق به امتحان و نبردی حساس تر فراخوانده می شود...

نبرد پنجم: (ولایت علیه ولایت)

این یکی از سخت ترین نبردهایی است که تاریخ تا به امروز به خود دیده است

والعاقبة للمتقین...

حال نوبت کسانی است که در جبهه حق هستند، از نبرد های پیشین با سرافرازی و سربلندی عبور کرده اند، شیعه ی پویایی که با اعتقاد به عینیت سیاست و دیانت و با محوریت ولایت فقیه تا به این جای راه رسیده است...

حالا آزمون کسانی است که خود را ولایتمدار می نامند و می دانند!!!!

آزمون، آزمون مختار ها و مسلم های تاریخ است!!!

مختارها؟! مختار همان بزرگ مردی است که در قتال با قتله ی کربلا روحی تازه در کالبد شیعه ی شهید و شاهد و مشهود دمید، آن هم در خفقان بنی امیه...

و از اهل بیت علیهم السلام امتیازی بالا و جایگاهی والا گرفت و به همین سبب امید شفاعت و نجاتش را در آخرت وعده داده اند...

اما آنچه جناب مختار را مایه ی عبرت امروز ما می کند این است که مختار نگاهش به ولایت چگونه نگاهی است؟!

آیا مختار امام را امام من الله مفترض الطاعه می داند یا پذیرفتن بیعت کوفیان از جانب امام مجتبی علیه السلام را اشتباه و بی نتیجه می خواند؟!

یا منفعت زراعت بر زمین و کشتزارش را از یاری حسن بن علی علیه السلام در ساباط بیشتر می داند؟!

آیا در یاری مسلم بن عقیل وظیفه اش را انجام می دهد یا شمشیرش را برای روزی که پیروز میدان باشد در غلاف نگه می دارد؟!

آیا در قیام میثم تمار در زندان، میثم را همراهی می کند یا در آن قیام نتیجه ای نمی بیند و باز منتظر میدانی می شود که نتیجه اش پیروزی باشد؟!

آیا در عین الوردی و قیام توابین میدان عمل دارد یا آن را نوعی خودکشی و قیام بی نتیجه می داند؟!

براستی چه قدر نتیجه برای مختار مهم است؟؟؟

آن قدر مهم است تا جایی که عبدالله عمر را نزد یزید واسطه آزادی اش از زندان می کنند!

برای مقابله با بنی امیه با آل زبیر همراه می شود! و...

مختار یک اصولگرای نتیجه گراست که بعضی اوقات، هدفش وسیله را توجیه می کند و در کنار یا مقابل نظر امام، رای و نظری قائل است...

می خواهید مختار را بشناسید باید مسلم را بفهمید.

مسلم، همو که وظیفه را مقدم بر نتیجه می داند خود را مأمور به وظیفه ای می داند که از جانب امام برایش تعیین شده حتی اگر در انجام آن وظیفه به ظاهر و در دید عادی و مادی نتیجه ای نباشد (عمل به وظیفه به خودی خود موضوعیت دارد)

مسلم و همانندش میثم یک اصولگرای وظیفه گراست.

این جا ایران است / همه خود را ولایتمدار می دانند و می نامند. اما گاه نگاه سیاسی و گاه نگاه اعتقادی...

برخی ولایت فقیه را قبول دارند چون که قانون گفته، چون که خبرگان می گوید، چون که عقل می پذیرد، چون که مدیریت جوامع و عقل سیاسی بر آن صحنه می گذارد، چون که باید یکی حرف آخر را در مسایل و بحران ها بزند و...

باید گفت که در نگاه سیاسی ولی فقیه را یک کارشناس ارشد در مسایل و خود را کمی پایین تر... می دانند و رهبر را با همان معنای سیاسی، مدیریتی و قانونی تعریف می کنند و با یک نگاه نتیجه گرایانه به امر و نهی ولی فقیه می نگرند...

و گاهی در این نگاه شوم سیاسی ولی فقیه را متعلق به یک گروه یا جریان خاصی از امت اسلامی دانسته، نگاه حزبی و انحصاری به ولایت فقیه دارند.

این همان نگاه سیاسی است...

اما دانش آموختگان اسلام ناب فراتر از آنچه که گفته شد و مقدم بر همه ی اینها ولایت فقیه را قبول دارند چون که خدا گفته، چون که امام معصوم فرموده...

قبول دارند آنچه که نماز و روزه و حج و جهاد و... را قبول دارند...

در نگاه اعتقادی ولی فقیه امام جامعه است و امر و نهی اش را باید وظیفه گرایانه نگریست و برای امام مفهومی جز اطاعت امت تصور نمی شود...

و این همان نگاه اعتقادی به ولایت فقیه است ...

مقصود اینکه در نبرد پنجم دشمنانی که از نبردهای قبلی مأیوس و در آستانه ی اضمحلال هستند در لباس اصولگرایان نتیجه گرا (تکنوکرات) با نگاه سیاسی به ولایت فقیه خاکریز نبرد و دشمنی خود را به قلب جریان توحید و عدالت انتقال می دهند.

نبرد ششم (اقتدار گرایان علیه امام مقتدر)

- اصولگرایان حزبی علیه اصولگرایی
- نبرد با حجاب های نورانی بین امام و امت

نبرد پیش رو نبردی است که برای بیانش از خداوند تبارک و تعالی در استخدام کلمات یاری می طلبیم که مبدا به افراطی گری و انحراف و ... متهم شویم و بتواتر اندیشه ی مان را در کرسی آزاداندیشی که از چین و چروک های پیشانی نورانی امام مان خوانده ایم بازگو کنیم...

امتحان سختی پیش رو است شیعه ی پویای معتقد به عینیت سیاست و دیانت با اعتقاد به ولایت فقیه با همان نگاه ناب اعتقادی (درمقابل نگاه سیاسی به ولایت فقیه) به ایستگاه آخر رسیده است و آن این که معتقدان به ولایت فقیه را در یک میدان آزمون دیگری خواهیم دید

هزار نکته ی باریک تر از مو این جاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

در نگاه اعتقادی بر اساس مدارج و مراتب معرفتی و ایمانی و نوع تعریف و تبیین جایگاه رفیع ولایت فقیه و همچنین میدان های آزمونی مانند: حجاب معاصر، مقهور شدن در فضای رسانه، اثرپذیری از جریانات سیاسی اجتماعی و ... می توان نبرد ششم را در دو جبهه، با دو گونه نگاه اعتقادی به ولایت فقیه، تقسیم کرد.

قبل از آنی که به اندیشه های گفتمانی این دو جبهه بپردازیم باید بگوییم: نظام مطلوب و مقصود ما، نظام امامت و امت است.

امت منهای امام در ضلالت و امام منهای امت در سختی و محنت به سر می برد.

و بدون تحقق نظام امامت و امت نمی توان جریان توحید و عدالت را به مقصد نهایی رساند.

و مهمترین آفت در این مرحله، حجاب و فاصله انداختن بین امام و امت است - چه حجاب ظلمانی و چه نورانی -

اما چه باید کرد برخی خود را، جریان خود را و یا... را مستحق حضور در این میانه می دانند (میان امام و امت)

مدعی هستند که حرف های امام را فقط ما می فهمیم و بقیه هم باید فهم ما را حجت بدانند و گاهی هم هر چند به خلاف حرف صریح امام باشد !!

و گاهی هم دچار خود واسطه پنداری بین امام و امت می شوند...

و جایگاه تبیین، تبلیغ و ترویج کلام رهبری را با واسطه گری اشتباه می گیرند...

از آقا حرف بزنید اما حرف های آقا را نه! این مأموریت برای ماست!!!

آقا حرف های دیگری و مواضع دیگری غیر از حرف های صریح و روشن خود دارد که به برخی خواص می گوید...!!!

تعریف و تبیین ایشان از ولایت فقیه، ولی فقیه را به جایی می رساند که خدای ناکرده به تهمت ناروای دیکتاتوری و ... منتهی می شود!!!

و به بهانه ای برای مخالفان تبدیل می گردد.

و توصیفی از ولی فقیه ارائه می شود که خود ولی فقیه را رنج می دهد و به گلایه مندی وامی دارد!!!

نه این که آنچه می گویند درست نیست، بلکه کامل نیست!!!

هست اما همه اش نیست!!!

ولی فقیه را آنچنان که خود شناخته اند معرفی می کنند نه آنچنانی که باید!!!

کسی حق این که از امام امت بگوید را ندارد جز در چارچوب تعریف و تبیین ایشان!!!

و گاهی هم به جهت کج فهمی و تعصب بی جا و تعریف نادرست از این واژه و مفهوم نورانی (ولایت فقیه) معتقدان راستین به ولایت فقیه به ضدیت و زاویه با ولایت متهم می شوند...

[بعضی ها نظرات کارشناسی میدهند، با نظر رهبری مخالف است، میگویند آقا این ضد ولایت است. من به شما عرض بکنم؛ هیچ نظر کارشناسی ای که مخالف با نظر این حقیر باشد، مخالفت با ولایت نیست؛ دیگر از این واضح تر؟! نظر کارشناسی، نظر کارشناسی است. کار کارشناسی، کار علمی، کار دقیق به هر نتیجه ای که برسد، آن نتیجه برای کسی که آن کار علمی را قبول دارد، معتبر است؛ به هیچ وجه مخالفت با ولایت فقیه و نظام هم نیست. البته گاهی اوقات میشود که این حقیر خودش در یک زمینه ای کارشناس است؛ بالاخره ما هم در یک بخشهایی یک مختصر کارشناسی ای داریم؛ این نظر کارشناسی ممکن است در مقابل یک نظر کارشناسی دیگر قرار بگیرد؛ خیلی خوب، دو تا نظر است دیگر؛ کسانی که میخواهند انتخاب کنند، انتخاب کنند. در زمینه های فرهنگی، در زمینه های آموزشی - در بخشهای مخصوصی -

بالاخره ما یک مختصری سررشته داریم، یک قدری کار کردیم؛ این میشود نظر کارشناسی. به هر حال هیچگاه اعلام نظر کارشناسی و نظر علمی، معارضه و مبارزه و مخالفت و اعلام جدائی از رهبری و ولایت و این حرفها به حساب نمی آید و نباید بیاید. [امام خامنه ای در دیدار با دانشجویان ۹۱/۵/۱۶]

[این حرفی که من امروز زدم و از بعضی از مسئولان و سران کشور گله‌گذاری کردم، موجب نشود که حالا یک عده‌ای راه بیفتند، بنا کنند علیه این و آن شعار دادن؛ نه، بنده با این کار هم مخالفم. اینکه شما یک نفر را به عنوان ضد ولایت، ضد بصیرت، ضد چه، مشخص کنید، بعد یک عده‌ای راه بیفتند علیه او شعار بدهند، مجلس را به هم بزنند، بنده با این کارها هم مخالفم؛ این را من صریح بگویم. [امام خامنه ای در دیدار با مردم آذربایجان ۹۱/۱۱/۲۸]

و ... و همه ی این ها با اعتقادی راسخ اما نه کامل صورت می پذیرد...

و در این هنگام اعتقاد، به اقتدار‌گرایی اقتدار‌گرایان می انجامد و اصول‌گرایی حزبی سازمان می یابد و حجاب های ظلمانی و نورانی بین امام و امت شکل می گیرد...

و اما در سوی دیگر معتقدان به ولایت فقیه، ولی فقیه را نه علی زمان و نه حسین زمان، بلکه مسلم بن عقیل زمان می دانند.

نسبت او را به امام زمان علیه السلام نسبت مسلم بن عقیل به امام حسین علیه السلام تبیین می کنند.

معتقدند همان گونه که هزاران نامه ی آقا بیای کوفیان به مسلم بن عقیل امتحان شد هزاران ناله ی آقا بیای امروزمان به مسلم بن عقیل زمان امتحان می شود...

و به یاد آور هنگامی را که سلیمان بن سرد خزاعی با این نگاه که ما با حسین بن علی بیعت داریم نه با مسلم!!! می گفت:

اگر حسین بن علی به کوفه برسد یاری اش می کنیم و گرنه ما را با مسلم بن عقیل کاری نیست!!!

و امان از افراط و تفریط

در این زمان هم عده ای از آن طرف پشت بام بی معرفتی سقوط می کنند و می گویند: ما منتظر امام زمان هستیم و ما را با ولی فقیه کاری نیست!!!

باید بدانیم که ولی فقیه، مسلم بن عقیل زمان است...

اگر کسی بیعت و تبعیت از مسلم را تاب نیاورد قطعاً تاب و توان بیعت و تبعیت از امام زمانش را ندارد...

[خود ما انسانهای ضعیفی هستیم. وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یا اسم مبارک ولی عصر روحی فداه را می آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می آورند، بنده تنم می لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کمترین و کوچکترین شاگردان آنها کجا؟ ما کجا و قنبر آنها کجا؟ ما کجا و آن غلام حبشی فدائیده در کربلای امام حسین علیه السلام کجا؟ ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمی شویم. اما آنچه که حقیقت است، این است که ما به عنوان مسلمانانی که راهمان را شناخته ایم، تصمیم خود را گرفته ایم و نیروی خود را برای این راه گذاشته ایم؛ با همه وجود در این راه حرکت می کنیم و ادامه خواهیم داد.]

امام خامنه ای (دیدار جوانان استان اصفهان / ۸۰/۸/۱۲)

این جبهه و این اندیشه معتقد است هیچ چیز و هیچ کس نباید بین امام و امت فاصله بیاندازد و باز معتقد است امام از آن امت و امت از آن امام است و نسبت مواضع غیر علنی و صریح را به امامش گناه کبیره می داند.

امن این را گاهی بیرون هم شفته ام میگویند آیا ما هم باید مثل رهبری موضع بگیریم یا نه؟ خوب، رهبری یک تکلیفی دارد، ما یک تکلیف دیگر داریم. ببینید، نبادا کسی تصور کند که رهبری یک نظری دارد که برخلاف آنچه که به عنوان نظر رسمی مطرح میشود، در خفا به بعضی از خواص و خلصین، آن نظر را منتقل میکند که اجراء کنند؛ مطلقاً چنین چیزی نیست. اگر کسی چنین تصور کند، تصور خطائی است؛ اگر نسبت بدهد، **گناه کبیره‌ای** انجام داده. نظرات و مواضع رهبری همین است که صریحاً اعلام میشود؛ همین است که من صریحاً اعلام میکنم. چند سال قبل که یک قتلی اتفاق افتاده بود و دشمنان جنجال کردند، تبلیغات کردند و گفتند اینها فتوا داشتند، دستور داشتند، و میخواستند یک جوری پای رهبری را میان بکشند، توی نماز جمعه گفتیم: اگر من یک وقتی اعتقاد پیدا کنم که یک نفری واجب‌القتل است، این را توی نماز جمعه علنی خواهم گفت. نه جایز است، نه شایسته است که مواضع دیگری غیر از آنچه که رهبری به صورت علنی و صریح به عنوان مواضع خودش اعلام میکند، وجود داشته باشد؛ نه، همین است که دارم میگویم. [امام خامنه‌ای (دیدار با دانشجویان ۸۹/۵/۳۱)]

در این جبهه امام کسی است که امتش را تکریم می کند و خود را منهای امتش در رنج و محنت می بیند...

و به امتش اعتماد و اعتقاد دارد همانگونه که آنها به امامشان با جان و دل معتقدند...

[این حرف را در دوران حکومت‌های استبدادی بر زبان جاری میکردند که آقا مملکت صاحب دارد. مرادشان از صاحب مملکت، دیکتاتورها و مستبدینی بودند که بر کشور حکمرانی میکردند. امام به مردم تفهیم کرد که مملکت صاحب دارد و صاحب مملکت، خود مردم هستند.] **امام خامنه‌ای (بیست و دومین سالگرد امام خمینی (ره) / ۹۰/۰۳/۱۴)**

ولی فقیه کسی است که خودش را فدایی دین می شمرد و هزاران جان را با جان و دل فدایی خودش می کند...

[ای سید ما! ای مولای ما! ما آنچه باید بکنیم، انجام میدهیم؛ آنچه باید هم گفت، هم گفتیم و خواهیم گفت. من جان ناقابلی دارم، جسم ناقصی دارم، اندک آبرویی هم دارم که این را هم خود شما به ما دادید؛ همه‌ی اینها را من کف دست گرفتم، در راه این انقلاب و در راه اسلام فدا خواهم کرد؛ اینها هم نثار شما باشد. سید ما، مولای ما، دعا کن برای ما؛ صاحب ما تویی؛ صاحب این کشور تویی؛ صاحب این انقلاب تویی؛ پشتیبان ما شما هستید؛ ما این راه را ادامه خواهیم داد؛ با قدرت هم ادامه خواهیم داد؛ در این راه ما را با دعای خود، با حمایت خود، با توجه خود، پشتیبانی بفرما.] **امام خامنه‌ای (خطبه‌های نماز جمعه ۸۸/۳/۲۹)**

و مطلقه بودن ولایت را دلالت بر انعطاف می داند و امامش را رئوف و مهربان به امتش می شناسد و ...

[ولایت فقیه‌ی که امام بزرگوار ما معنا کردند، تعریف کردند، مطرح کردند و بعد پیاده کردند و بعد خود آن بزرگوار مظهر تام و تمام و کاملش بود - که هر کس ایشان را از نزدیک میشناخت، هر چه که میگذشت، خصوصیات برجسته و ممتاز این مرد بیشتر برای او آشکار میشد - یعنی یک مدیریت زنده و بالنده و پیشرونده. یک جمله‌ای را امام بیان کردند: ولایت مطلقه‌ی فقیه. یک عده‌ای با مغالطه خواستند این قضیه را به نحوی مشوب کنند و یک معنای غلط و تفسیر غلطی بدهند. گفتند معنای ولایت مطلقه این است که رهبری در نظام جمهوری اسلامی، مطلق از همه‌ی قوانین است؛ مثل یک اسب مهار کننده شده‌ای، هر جا بخواهد، هر کار بخواهد، میتواند بکند. مسئله این نبود، این نیست. امام بزرگوار خودش از همه بیشتر به رعایت قوانین، به رعایت اصول، به رعایت مبانی، به رعایت جزئیات احکام شرعی مقید بود؛ و این وظیفه‌ی رهبری است. در نظام جمهوری اسلامی، رهبری فقط تابع این نیست که کسی او را به خاطر اینکه شرایط را از دست داده، عزل کند؛ اگر این

شرائط در او وجود نداشته باشد، خودش به خودی خود عزل شده است؛ این خیلی چیز مهمی است. رهبری یک مدیریت است؛ البته مدیریت اجرایی نیست. این اشکال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبلیغات ادامه دارد. اینجور تلقی کنند که رهبری یک مدیریت اجرایی است؛ نه، مدیریت اجرایی، مشخص است. مدیریت اجرایی در بخش قوهی مجریه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولین معینی دارد؛ در قوهی قضائیه هم - که آن هم مدیریت اجرایی است - همین طور، هر کدام مسئولیتهائی دارند؛ قوهی مقننه هم که معلوم است. رهبری، ناظر بر اینهاست. به چه معنا؟ به این معنا که از حرکت کلی نظام مراقبت کند.

در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورتها، مدیریتهای گوناگون را به بعضی از انعطافهای غیر لازم یا غیر جائز وادار میکند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرایی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی‌ها دوست میدارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیمها بدون نظر رهبری گرفته نمیشود. نه، اینطور نیست. مسئولین در بخشهای مختلف، مسئولیتهای مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخشهای خودشان، مسئولان قوهی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیتهای مشخصی دارند. در همه‌ی اینها رهبری نه میتواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیمهای اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمیکند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آنجائی که اتخاذ یک سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا میکند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد. [امام خامنه‌ای (دیدار با دانشجویان کرمانشاه/ ۹۰/۷/۲۴)]

و در این هنگام اعتقاد به امام عزیز و مقتدر نمایان می شود.

و حالا دیگر با این امام عزیز، رؤف و مقتدر آقای ما فقط آقای چند میلیون نفر و یا هفتاد میلیون نفر نیست، آقای ما امام است، امام همه...

حالا دیگر خوب می فهمیم که چرا کمتر از «امام خامنه‌ای» گفتن جفا است!؟

حالا دیگر ولی فقیه متعلق به یک جریان، حزب و یا گروه خاصی نمی شود...

و باز خوب می فهمیم بالاترین ظلم به ولی فقیه این است که با یک اعتقاد هر چند پاک او را برای عده‌ای تعریف و تبیین و محدود کنیم.

و در این هنگام موقع خرق حجاب‌های نورانی، و دعوتی برای اتصال به معدن عظمت الهی رسیده است...

(حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل الی معدن العظمة) [مناجات شعبانیه]

حالا وقتی دیگر آقای ما از تعریف و تبیین اقتدارگرایان رهایی یافته و عزیز است و مقتدر، رؤف است و مهربان می توانیم بگوییم: "آقا را از هر طرف بخوانید آقا است"

نبرد آخر (امام غائب علیه امام قائم)

حالا دیگر در اینجا راه به دو راهی نمی رسد... راه یکی است...

حالا دیگر فقط باید مراقب بود که متوقف نشویم...

پر واضح است که در سایه ی معرفت، محبت و اطاعت از ولی فقیه خیر و سعادت دنیا و آخرت‌مان تأمین و تضمین می شود و چه بسا سربازان و سرداران سپاه امام به دنیایی از حلال متنعم شوند (از ثروت و قدرت و شهرت حلال تر از شیر مادر).

و آن هنگام امتحان سخت می شود که امام غائب ما قائم شود و برخی دل‌بسته و دل‌باخته ی دنیای حلالشان از یاری امامشان غافل شوند...

و چه بسا به جهت حفظ دنیایشان منکر امامشان شوند...

امامی که تاغائب بود آمدنش را شعار می دادند و دعا می کردند، حال که قائم شد گوش های پر از طبل و شیپور کاروان دنیا کار را به "و ترکوک قائما" (سوره جمعه/ آیه ۱۱) می رساند...

حالا دیگر باید بدانیم که تبعیت از ولایت فقیه تمرین تبعیت از امام زمان علیه السلام است...

حالا دیگر باید بدانیم که همواره با سلوک ذیل شخصیت امام راحل و تبعیت از امام حاضر تا قیام امام قائم در مجاهدت و خدمت به جریان توحید و عدالت و تحقق وعده ی الهی شب و روز نشناسیم و با آرزوی شهادت و یاد مرگ راه دل را بر محبت دنیا و دنیا طلبی ببندیم.

پایان